

اقتباس دینی از قرآن کریم*

سعید شاپوری



«کارلوس فوئتس»، نویسنده بزرگ مکزیکی، درباره چگونگی نوشتن یکی از داستان‌هایش می‌گوید: «آیا کتابی بی‌پدر، مجلدی یتیم در این دنیا وجود دارد؟ کتابی که زاده کتاب‌های دیگر نیست؟» و آن‌گاه به جست‌وجوی ریشه آن‌ورا (داستان بلندی) که نوشته است، می‌رود و پیشینه آن را به افسانه‌های چینی، ژاپنی و آثار چند نویسنده مشهور دیگر از جمله هنری جیمز، پوشکین و دیکنز می‌رساند.

تا قرن هجدهم که مفهوم سرقت ادبی مطرح شد، اقتباس امری مرسوم تلقی می‌شد و تکرار مضامین در جریان خلق آثار، به وضوح دیده می‌شد. بر همین اساس آندره بازن، منتقد و تئورسین مشهور سینما، اقتباس را ویژگی ثابت تاریخ هنر می‌داند و اضافه می‌کند که استقلال ابزار بیان و اصلت موضوع درسینما نیز هیچ‌گاه بیشتر از سی سال اول اختراع سینما طول نمی‌کشد و این هنر نوپا، می‌کوشد از برادران بزرگ‌ترش (رمان و تئاتر) تقلید کند.

ریشه واقعی هنرهای دراماتیک تئاتر و سینما را باید در اقتباس جست‌وجو کرد. درام در یونان باستان، با اقتباس اشیل، سوفوکل و اوریبید از حماسه‌های هومر شکل می‌گیرد و درام‌نویسی چون اوریبید، تنها به این دلیل که از مضامین و طرح داستانی حماسه‌ها کاملاً اقتباس نمی‌کند، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد: «محافظه کاران و مرتجعان افکار اوریبید و سقراط راعلت بی‌دینی جوانان می‌دانستند... تماشاگران نمایش‌نامه‌های اوریبید، به کفر و الحادی که در آثار او بود، سخت معترض بودند. لکن همواره برای تماشای آن نمایش‌ها ازدحام برپا می‌کردند.» به این ترتیب، چون آثار اوریبید اقتباسی کامل از اساطیر و حماسه‌های یونان نبود، در سال ۴۱۰ قبل از میلاد، به الحاد متهم شده، خودش تبعید می‌شود و در تبعید جان می‌سپارد.

سینما نیز در روزهای آغازین خود، هرآنچه از هنرهای دیگر را که به دردش می‌خورد، به کار گرفت تا مخاطب خود را جلب کند، در این میان، تئاتر و ادبیات داستانی، بیشترین سهم را به خود اختصاص دادند. البته به گفته بازن: «دیگر نه مسابقه‌ای در کار است و نه جایگزینی‌ای، بلکه بعد تازه‌ای به هنرها افزوده می‌شود که

از دوران «نهضت اصلاح دین» (رفرماسیون) آن را از دست داده‌اند: مخاطب فراوان. چه کسی از این وضع ناراضی خواهد بود؟»

با در نظر گرفتن این که اقتباس رابه معنی «آموختن»، «اخذ کردن»، «فراگرفتن دانش از کسی» معنی کرده‌اند که از کلمه «قبس» عربی، به معنی «فایده گرفتن» یا «اخگر» و «پاره آتش» و «شعله» گرفته شده است و روند تاریخ هنر نیز این معنی را تأیید می‌کند، در اقتباس برای سینما می‌توان از هنرهایی چون معماری، نقاشی، موسیقی، تئاتر و... نیز اندیشه‌های سیاسی و فلسفی، و... حتی اندیشه‌های دینی استفاده کرد. اما چون در این جا بحث اقتباس از ادبیات برای سینماست، «اقتباس» از ادبیات را می‌توان به انواع مختلف تقسیم کرده و مشخص‌ترین آن‌ها را در این سه دسته جای داد:

۱- اقتباس انتقالی ۲- اقتباس تفسیری ۳- اقتباس قیاسی.

در نوع نخست از این تقسیم بندی، اقتباس کننده به محتوا و نحوه ارائه داستان انتخاب شده وفاداری ماند و فرم و محتوای داستان را عیناً به فیلم‌نامه تبدیل می‌کند.

در نوع دوم اقتباس، علی‌رغم حفظ بسیاری از رویدادها و صحنه‌ها، ممکن است تفسیر تازه‌ای از داستان ارائه شود و محتوایی غیر از محتوای اصلی داستان مطرح شود.

اما در نوع سوم اقتباس، داستان تنها به عنوان ماده خامی در نظر گرفته می‌شود که ممکن است شباهتی با آن چه اقتباس کننده خلق می‌کند، نداشته باشد.

باعنایت به تقسیم بندی ذکر شده و بحث اصلی این مقال که اقتباس دینی از قرآن کریم است، شاید بتوان تقسیم بندی دیگری که ۱- اقتباس در فرم، ۲- اقتباس در محتوا و ۳- اقتباس در فرم و محتوا را در بر بگیرد نیز ارائه داد.

این تقسیم بندی، شاید از این نظر مهم باشد که در اقتباس از قرآن کریم، نه تنها قصص، طرح داستانی و اشخاص داستانی آن‌ها، بلکه مفاهیم و محتوای قصص نیز جایگاه خاصی دارد که در اقتباس قطعاً باید در نظر گرفته شود. زیرا قرآن کریم، صرفاً کتابی برای وعده و وعید نیست و از سوی دیگر، قصص آن نیز نباید ما را به اشتباه بیندازد که قرآن کتابی قصه‌گوست.

داستان‌های قرآن کریم، داستان‌هایی ساختگی نیستند، بلکه سرگذشت اقوام، ملت‌ها و اشخاصی را روایت می‌کند که وجود داشته و روزگاری روی کره خاکی زندگی می‌کرده‌اند. از این رو، در قرآن کریم به جز اشکال مختلف کلمه قصه (قصص، قصص، القصص)، از کلماتی چون «نبأ»، «خبر»، «حدیث»، «مثل» و حتی «اسطوره» به معنی قصه استفاده شده است.

با دقت در این قصص، می‌توان دریافت که بسیاری از این قصه‌ها در کتاب‌های آسمانی، به ویژه تورات نیز آمده، اما به جز مسئله تحریف این کتاب مقدس که در اسلام مطرح است (و در این اندک، مجال نیست که به ریشه‌های تاریخی آن اشاره شود)، باید متذکر شد که عهد عتیق در روایت داستان‌های خود، تنها وجه تاریخی و نقل سرگذشت پیامبران و قوم یهود را در نظر دارد.

با این تفاسیر، می‌توان پرسید: چرا قرآن داستان می‌گوید؟ و اصولاً هدف از آوردن داستان در این کتاب آسمانی چیست؟

اهداف قصه‌گویی در قرآن را موارد زیر ذکر کرده‌اند:

- ۱- اثبات وحی بودن قرآن کریم
- ۲- یک ملت بودن مؤمنان و از سوی خداوند بودن تمام ادیان الهی
- ۳- اعتقاد به توحید و اساساً یکی دانستن ادیان الهی
- ۴- تأکید بر چگونگی دعوت پیامبران و نحوه برخورد قوم پیامبر با آن‌ها
- ۵- بیان وجود اصل مشترک میان دین حضرت محمد (ص) با دین حضرت ابراهیم (ع) به طور خاص و تمام ادیان بنی اسرائیل به صورت عام
- ۶- پیروزی پیامبران به یاری خداوند و نابودی منکران به دلیل عذاب الهی
- ۷- تصدیق بشارت‌ها و هشدارهای پیامبران، با ارائه نمونه‌های روی داده از این بشارت‌ها و هشدارها
- ۸- نشان دادن نعمات الهی بر انبیا و اوصیای آن‌ها
- ۹- هشدار به آدم (نوع بنی بشر) که فریب ابلیس را نخورد
- ۱۰- تأکید بر توانایی خداوند در انجام معجزه و کارهای خارق عادت

آندره بازن،

منتقد و تئوریسین

مشهور سینما،

اقتباس را

ویژگی ثابت

تاریخ هنر می‌داند

و اضافه می‌کند که

استقلال ابزار بیان

و اصالت موضوع

در سینما نیز

هیچ گاه

بیشتر از سی سال

اول اختراع سینما

طول نمی‌کشد

و این هنر نوپا،

می‌کوشد

از برادران بزرگ‌ترش

(رمان و تئاتر)

تقلید کند

چنان که از اهداف قصه‌گویی قرآن برمی‌آید، قرآن کریم سرگذشت اقوام و کسانی را که بوده‌اند، تعریف می‌کند، اما خلاف عهد عتیق، تنها به روایت تاریخ نمی‌پردازد، بلکه از میان تمام حوادث و رویدادها و اشخاص، تنها به ذکر قصه کسانی اهمیت می‌دهد که با هدف کلی نزول قرآن کریم هماهنگی داشته باشد و این هدف کلی، همانا دعوت مردم به ایمان است!

برای رسیدن به این هدف کلی، قرآن کریم در نقل قصص خود، شیوه‌هایی به کار می‌گیرد که ویژگی روایتی این کتاب است. این ویژگی موارد متعددی را در ساختار قصص شامل می‌گردد که مهم‌ترین آن‌ها:

۱- تکرار قصص قرآن کریم

۲- بیان آن میزان از قصه را که با موضوع هر کدام از سوره‌ها تناسب دارد را شامل می‌شود.

قابل ذکر است که در کنار هدف کلی، تم یا محتوای اصلی قرآن که همانا دعوت به ایمان است، هر کدام از سوره‌ها نیز دارای وحدت موضوع هستند و تقسیم‌بندی سوره‌های قصص قرآن کریم و جای دادن آیات در این سوره‌ها نیز بر اساس همین وحدت موضوع صورت گرفته است. بدین معنی که وقتی موضوع سوره بقره «معاد» است،

آیاتی که به معاد و زنده شدن مردگان در روز قیامت اشاره دارد، در این سوره آمده است و بالطبع قصصی نیز که درباره معاد و زنده شدن مردگان در قرآن کریم آمده است، در این سوره جای می‌گیرد که داستان‌های گاو (بقره)، داستان دهکده خالی (عزیر)، حضرت ابراهیم (ع) و پرندگان و مهم‌تر از آنها، داستان حضرت آدم و همسرش در آن قرار دارد.

اغلب داستان‌های قرآن کریم، درسوره‌های مختلف با تغییراتی تکرار می‌شود؛ یعنی داستان‌های قرآن فقط در یک سوره بیان نمی‌شود، بلکه هر قسمت از داستان که با موضوع اصلی آن سوره نسبت دارد، بیان می‌شود و ادامه یا بخش‌های قبلی آن، ممکن است درسوره‌ای دیگر از سوره‌های قرآن کریم روایت شود. البته استثناهایی مثل بعضی داستان‌های کوتاه و قصه حضرت یوسف (ع) وجود دارد که از این قاعده پیروی نمی‌کنند و فقط یک بار در قرآن آمده‌اند.

این ویژگی‌های ساختاری و حتی محتوایی، ممکن است در سایر قصص و داستان‌های غیرقرآنی نیز دیده شود، اما قرآن کریم در روایت قصص خود، شیوه دیگری به کار می‌گیرد که ویژگی اصلی این کتاب مقدس است. این ویژگی را که هم ساختاری و هم محتوایی است، می‌توان «تجلی» نامید؛ یعنی هم بر شکل و فرم قصه تأثیر می‌گذارد و هم بر محتوای داستان‌ها اثرگذار است. تجلی همان «حضور خداوند» است که در قصص قرآن کریم، ارتباط دقیقی میان شخصیت‌های قصه و طرح داستانی آن و نیز آغاز و میانه و پایان قصه برقرار می‌کند. این تجلی یا حضور خداوند را با توجه به کارکردی که در داستان‌ها پیدا می‌کنند، می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد:

۱- تجلی تذکری خداوند

۲- تجلی فاعلی خداوند

در تجلی تذکری، قصه جریان عادی خود را طی می‌کند و خداوند در روند داستان حضور می‌یابد و با اعلام وجود و حضور و نظارت خود، مخاطب را به سوی خود می‌خواند. در این تجلی، خداوند در جریان قصه تغییری ایجاد نمی‌کند و فقط حضورش را اعلام می‌دارد. در حالی که در تجلی فاعلی، خداوند علاوه بر اعلام حضور خود، در روند داستان هم دخالت می‌کند گاه آن را تا صد و هشتاد درجه تغییر می‌دهد. هر کدام از این دو نوع تجلی در قصص قرآن کریم، عمدتاً به سه شکل به کار می‌رود.

۱- تجلی تذکری خداوند:

الف - تذکر در اول قصص: این شکل از تجلی تذکری، معمولاً در ابتدای قصه‌ها می‌آید و هدف آن قوت قلب دادن به پیامبر(ص) یا هر مخاطب مومن قرآن کریم است. این تجلی، در روند قصه، ساختار آن و سرانجام شخصیت‌ها تأثیری ندارد. نمونه مشخص آن را در آیات اول تا سوم سوره حضرت یوسف (ع) می‌توان دید که می‌فرماید: «الف، لام، راء. این است آیات کتاب روشنگر، ما آن را قرآن عربی نازل کردیم، باشد که ببیندیشید.

**قرآن کریم
سرگذشت اقوام**

و کسانی را

که بوده‌اند،

تعریف می‌کند،

اما خلاف عهد عتیق،

تنها به روایت تاریخ

نمی‌پردازد،

بلکه از میان تمام

حوادث و رویدادها

و اشخاص،

تنها به ذکر قصه

کسانی اهمیت

می‌دهد که با هدف

کلی نزول قرآن کریم

هماهنگی داشته باشد

و این هدف کلی،

همانا دعوت مردم به

ایمان است!

ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.»

ب - تذکر در جریان قصه: این تذکر در جریان قصه روی می‌دهد و معمولاً به واسطه تأثیری که در شخصیت داستان می‌گذارد، مخاطب قصه را متأثر می‌کند و ایمان او را قوی می‌سازد. آیه ۱۵ از سوره حضرت یوسف (ع)، از نمونه‌های این نوع تجلی است؛ آن‌گاه که می‌فرماید: «... به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان - در حالی که نمی‌دانند - باخبر خواهی کرد.»

داستان‌های
قرآن کریم،
داستان‌هایی
ساختگی نیستند،
بلکه سرگذشت اقوام،
ملت‌ها و اشخاصی
را روایت می‌کند
که وجود داشته

در این قسمت از داستان، دل یوسف به فضل الهی امیدوار می‌شود، اما خواننده قصه که این تذکره به طور مستقیم به او ارائه نشده، در ادامه داستان، در آیه ۸۹ متوجه اهمیت این تذکر می‌گردد. در این آیه، وقتی برادران یوسف به قصد خرید



گندم به نزد او می‌روند و نمی‌دانند عزیز مصر، همان برادر به چاه انداخته‌شان است، یوسف آن‌ها را از عمل زشت به چاه انداختن خود آگاه می‌سازد.

روزگاری
روی کره خاکی
زندگی می‌کرده‌اند.
از این رو،
در قرآن کریم
به جز اشکال مختلف
کلمه قصه
(قصص، قصص،

ج - تذکر در پایان قصه: این نوع تذکر نیز کاربردی مثل تذکر نوع اول در داستان دارد. تفاوت این دو، فقط در این است که این‌جا عمل داستانی تمام شده، روایت نیز به پایان رسیده است و این تجلی برای نشان دادن اراده الهی، در تعبیر سرگذشت اقوام و اشخاص است که به واسطه همین مسئله، بیشترین تأثیر را در مخاطب می‌گذارد. مثل آیه ۱۱۱ سوره حضرت یوسف (ع) که آخرین آیه این سوره نیز هست و می‌فرماید: «به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق تمام آن چیزهایی (از کتاب‌هایی) است که پیش از آن بوده و روشن‌گر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است.»

۲ - تجلی فاعلی خداوند:

القصاص)، از کلماتی
چون «نبا»، «خبر»،
«حدیث»، «مثل»
و حتی «اسطوره»
به معنی قصه
استفاده شده است

الف - تجلی فاعلی خداوند در ابتدای قصص: نخستین تجلی فاعلی خداوند در قصص قرآن کریم، در اولین قصه قرآن روی می‌دهد؛ آن‌جا که اراده می‌کند انسان را بیافریند و در آیه ۳۰ از سوره بقره می‌فرماید: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت (فرشتگان) گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فسادانگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آن‌که ما با ستایش تو (تورا) تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

این تجلی فاعلی و قراردادن و خلق جانشین روی زمین، سرآغاز رویدادهای قصص قرآن و حیات واقعی انسان بر زمین می‌گردد. بدیهی است که نتیجه این تجلی، آغاز قصه است؛ یعنی اگرچنان‌که خداوند اراده به خلق انسان نمی‌کرد، بشری روی کره زمین وجود نمی‌داشت که سرگذشت آن‌ها تبدیل به قصه و داستان شود.

نمونه دیگر این تجلی که موجب شروع و تداوم قصه در قرآن می‌شود، نشان دادن رؤیا به حضرت یوسف (ع)، در آغاز داستان یوسف است. این تجلی که بسیار زیبا و غیرمستقیم در آیه ۴ این سوره آمده است، به گونه‌ای رمزآلود، سرنوشت شخصیت اصلی و فرعی داستان و نیز سرانجام آن را از همان ابتدا معلوم و روشن می‌سازد.

ب - تجلی فاعلی خداوند در جریان قصه: این تجلی باتوجه به مضمون و محتوای سوره‌ای که قصه در آن قرار دارد، متفاوت است و می‌تواند در راستای موضوعاتی چون قوت قلب دادن به یک مؤمن، مجازات کافران، وعده، تنبیه، اعجاز، هشدار و هدایت قرار بگیرد.

در آیه ۲۵۹ از سوره بقره، وقتی شخصیت اصلی داستان (عزیر پیامبر)، از شهری ویران می‌گذرد، با دیدن ویرانه‌ها این سؤال برایش پیش می‌آید که «چگونه خداوند (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگ‌شان زنده می‌کند.»

به دنبال این سؤال، خداوند برای قوت قلب دادن به وی و دیگران، با تجلی فاعلی خود، او را به مدت صد سال

می‌میراند و سپس زنده می‌کند تا شهادی بر قدرت خداوند در پربایی روز قیامت باشد.
دادن فرمان ساخت یک کشتی به حضرت نوح(ع)، در آیه ۳۷ از سوره هود و یا تبدیل کردن عصای موسی (ع) به اژدها در آیات ۹ تا ۱۳ سوره نمل، از دیگر نمونه‌های تجلی فاعلی خداوند در میان و جریان قصه است که بدیهی است با عث ایجاد تغییر در روند قصه می‌شود.

۳ - تجلی خداوند در پایان قصص قرآن کریم : کنش و سرانجام قصص قرآن، به‌ویژه در انتهای

داستان پیامبران، معمولاً به تجلی فاعلی خداوند می‌شود. سرانجام قصص حضرت موسی نوح، هود، صالح، لوط و... از این جمله است.

در این قصص که معمولاً

با آغاز هدایت از سوی پیامبران

همراه است، در جریان قصه با

مخالفت قوم با پیامبر(ص)

روبه رو می‌شویم که سخت

در صدد انکار او برمی‌آیند. اما

خداوند که از گمراهی قوم به

خشم درآمده است، در آخر

قصص بیشتر پیامبران، با نزول بلایی، قوم آن‌ها را به کیفر گمراهی‌شان می‌رساند.

برای نمونه، در آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰ سوره شعرا به قصه نوح و قومش می‌پردازد و می‌فرماید: «ای نوح، اگر دست برداری. قطعاً از (جمله) سنگسار شدگان خواهی بود.» گفت: «پروردگارا، قوم من مرا تکذیب کردند؛ میان من و آنان را فیصله ده و من و هر کس از مؤمنان را که با من است، نجات بخش. پس او و هر که در آن کشتی آکنده با او بود، رهانیدیم، آن‌گاه باقی ماندگان را غرق کردیم.»

البته در مواردی این تجلی فاعلی خداوند در داستان پیامبران، صورتی مهرآمیز به خود می‌گیرد که این تجلی، معمولاً در حق پیامبران و بندگان برگزیده خداوند است. آن‌جا که در داستان حضرت ابراهیم(ع) و نمرود، وقتی نمرودیان به سبب شکستن بت‌ها می‌خواهند ابراهیم را در آتش بیندازند، خداوند متجلی می‌شود و در آیات ۶۹ و ۷۰ سوره انبیاء می‌فرماید:

«گفتیم ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش و خواستند به او نیرنگی بزنند و (لی) آنان را زینکارترین(مردم) قرار دادیم.»

سرانجام حضرت عیسی(ع)، در آیه ۵۵ از سوره آل عمران و نیز آیات ۱۵۶ تا ۱۵۹ سوره نساء و نیز پایان قصه حضرت ایوب(ع)، در آیات ۴۱ تا ۴۳ سوره «ص» که می‌فرماید: «و بنده ما ایوب را به یاد آور، آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که: «شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.» (به او گفتیم) با پای خود (به زمین) بکوب. اینک این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی، و (مجدداً) کسانی را و نظایر آن‌ها را همراه آن‌ها به او بخشیدیم تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمندان باشد.»

بدیهی است این شکل تجلی، اولاً کنش داستانی را به پایان می‌رساند، ثانیاً سرانجام اشخاص اصلی، فرعی و مخالف را مشخص می‌کند و ثالثاً به عنوان تذکری جدی، به مخاطب هشدار می‌دهد که از سرانجام گمراهان پند بگیرد و ایمان بیاورد.

با نظری به مطالب ذکر شده، شاید بتوان گفت که برای اقتباس از قصص قرآن کریم، می‌توان از هر سه شکل پیشنهادی اقتباس بهره گرفت، یعنی می‌توان با بهره‌گیری از قصه، طرح داستانی، اشخاص و حتی ساختار ویژه قصص قرآن، طرحی جدید و حتی دراماتیک ارائه داد. این طرح علی‌رغم این که براساس داستان قرآنی است، باید متذکر شد که لزوماً نمی‌تواند دینی باشد؛ یعنی می‌توان با بهره‌گیری از عناصر داستانی و نمایشی، درامی نوشت که فاقد بعد و تجربه دینی در درام باشد.

برای نمونه، کافی است فرضاً به قصه حضرت یوسف(ع) که در گذشته برای ادبیات، تأثیر و سینما اقتباس شده است، اشاره کرد. در این اقتباس‌ها حتی در متون کهن ادبیات فارسی، بیشترین تأکید و تکیه بر رابطه عاشقانه زن

صرف استفاده از

قصه قرآنی،

لزوماً نمی‌تواند

باعث خلق

درام دینی باشد.

همچنان که قرآن،

دوباره گویی

داستان‌های عهدعتیق

را صرفاً برای گفتن

و تکرار آن داستان‌ها

نیاورده،

بلکه با ایجاد تجربه

ای دینی و تزریق

هدف اصلی

نزول قرآن

(دعوت به ایمان)

به آن داستان‌های

تاریخی،

قصه‌هایی دینی

بیان کرده است

عزیز مصر و یوسف شده، شاخ و برگ فراوانی نیز به این ماجرای عاشقانه داده‌اند. این شاخ و برگ‌ها، حتی از روایت عهد عتیق هم پا فراتر گذاشته، به حیطة افسانه نزدیک می‌شود. درحالی‌که در روایت قرآنی، بیش از چند آیه به این بخش از قصه نپرداخته است. ضمن آن‌که هدف از آن نیز نه نقل یک داستان عاشقانه، بلکه روایت تأثیر ایمان در زندگی شخصیت اصلی قصه و تذکر به مخاطب است تا بادیدن سرگذشت یوسف به خداوند ایمان بیاورد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که صرف استفاده از قصه قرآنی، لزوماً نمی‌تواند باعث خلق درام دینی باشد. هم‌چنان که قرآن، دوباره گویی داستان‌های عهدعتیق را صرفاً برای گفتن و تکرار آن داستان‌ها نیاورده، بلکه با ایجاد تجربه ای دینی و تزریق هدف اصلی نزول قرآن (دعوت به ایمان) به آن داستان‌های تاریخی، قصه‌هایی دینی بیان کرده است.

مثلاً اگر داستان یوسف(ع) را از منظر رابطه او و همسر عزیز مصر، مورد توجه قراردهیم و اقتباس کنیم، درامی عاشقانه خلق کرده‌ایم. اگر همین داستان را از منظر رابطه خانوادگی و ارتباط میان یوسف و پدر و برادرانش اقتباس کنیم، درامی خانوادگی به وجود آورده ایم و اگر چون عهد عتیق به دوره زندگی یوسف، یعنی به گذشته سرزمین مصر و قحطی آن سرزمین تکیه کنیم، قطعاً اقتباسی تاریخی از این داستان به دست داده ایم. در حالی که اگر از منظر قرآن کریم به این داستان نگاه کنیم، یعنی تک‌تک عناصر و رویدادهای آن را در نسبت با هدف و تم اصلی نزول قرآن در نظر بگیریم که همان دعوت به ایمان است اقتباسی دینی براساس دیدگاه قرآن کریم، از یک داستان انجام داده‌ایم. با توجه به این مطالب، تمام هستی و به تبع آن، تمام داستان‌ها از منظر قرآن کریم را شاید بتوان بسط و گسترش یافته آیه «انالله وانالیه راجعون» دانست. از این دیدگاه، تمام افعال و رفتار شخصیت‌ها، طرح و کنش داستانی در جهت نزدیکی و یا شاید دوری از خداوند تعریف می‌شود.

اقتباس دینی از قرآن کریم و اصولاً هنر نوع اقتباس یا حتی خلق داستانی بر اساس دیدگاه دینی به نظر می‌رسد باید با معیار دعوت به ایمان سنجیده شود؛ دعوتی که در بطن آن حضور خداوند باید حس شود تا تجربه‌ای دینی به مخاطب دست دهد و ایمان بیاورد.

منابع و مأخذ :

- ۱- آنورا، کارلوس فونتنس، ترجمه عبدالله کوثری، نشر تندره، تهران، ۱۳۶۸، صص ۱۰۴-۱۰۵
- ۲- سینما چیست؟ جلد ۱، آندره بازن، ترجمه محمد شهبانیا، بنیاد سینمایی فارابی، تهران، ۱۳۷۶، صص ۶۳-۶۲
- ۳- تاریخ تمدن، جلد ۲، یونان باستان، ویل دورانت، مترجمان امیرحسین آریان پور، فتح الله مجتبیایی، هوشنگ پیر نظر، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، صص ۴۶۸
- ۴- سینما چیست؟ جلد ۱، صص ۸۱
- ۵- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، جلد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴، صص ۳۲۱
- ۶- همان جا، جلد دوم، صص ۲۶۳۴
- ۷- تحلیلی نو از قصص قرآن، محمد تقی ملبویی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶، صص ۹۴-۸۴
- ۸- جلوه دراماتیک قرآن کریم با تکیه بر احسن القصص، سعید شاپوری، سوره مهر، تهران، ۱۳۸۴، صص ۵۵-۵۱
- ۹- ترجمه آیات قرآن کریم این مقاله از: قرآن کریم ترجمه محمد مهدی فولادوند، نشر دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ است.
- ۱۰- جلوه دراماتیک قرآن کریم با تکیه بر احسن القصص، صص ۲۲۳-۲۱۴

* این مقاله در آبان ماه ۱۳۸۴ در هم اندیشی تعامل سینما و ادبیات که فرهنگستان هنر برگزار کننده آن بود، ارائه شده است.